

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث مقدمات تا حدودی که حافظه‌ام اجازه می‌دهد مرحوم شیخ استطاعت را جزو مقدمات وجودیه ذکر کرده‌اند.

عرض شد در آن تقسیمی که راجع به مقدمات شده (که شامل مقدمه عقلیه، شرعیه، وجوبیه و وجودیه بود) استطاعت جزو مقدمات وجودیه است و بطور کلی ماهیت مقدمه وجودیه با مقدمه وجوبیه متفاوت است گرچه نفس مقدمه وجودیه از ناحیه شرع رسیده باشد ولی او را از مقدمه وجودیه خارج نمی‌کند، زیرا در مقدمه وجودیه، خود وجود آن شیء محقق ذی‌المقدمه و واجب خواهد بود و قدرت بر فعل، شرطی نیست که از ناحیه شارع به عنوان شرطیت مطرح بشود، این یک مساله عادی است هر تکلیفی مبتنی بر شرط وجود است، صعود علی‌السطح مبتنی بر نصب سلّم است، حالا چه مولا تصریح بر نصب سلّم بکند یا نکند. مگر این که

نسبت به خود نصب سلّم هم نظری داشته باشد مثلاً راه دیگری برای صعود علی السطح وجود دارد ولی او آن راه را نمی خواهد راه و مقدمه دیگری را برای صعود علی السطح می خواهد، باز در این صورت نصب سلّم به عنوان مقدمه وجودیه، از ناحیه شارع، تبدیل به مقدمه وجودیه نمی شود. این نصب سلّم یک مساله عادی است (و همه این ها قبلاً بطور تفصیل توضیحاتش داده شده).

مگر خود نصب سلّم را به طریق خاصی مدنظر داشته باشد که سلّم فلان شخص یا فلان مورد یا آن سلّم خاص باید موردنظر باشد که باز این مقدمه شرعیه در این جا، مساله او را از مقدمه وجودیه خارج نمی کند، یعنی در واقع این جا نیز می شود مقدمه وجودیه شرعیه، چرا؟ چون در تحصیل مقدمه شرعیه، خود مکلف موظف به تحصیل آن نیست ولی در مقدمه وجودیه مکلف موظف به تحصیل آن است.

این ماهیتی را که ما در مقدمه وجودیه لحاظ کردیم و افتراقی را که با مقدمات دیگر که مقدمه شرعیه و غیرها در نظر گرفتیم موجب این می شود

که استطاعت که عبارت است از: القدره علی اتیان الحج بالامور العامه من الركوب و الأكل و طی المسافه و تخيله السرب والسلامه و الصحه والوجود المعونه لعیاله و لنفسه، این شرایطی که در این جا هست همه این ها به عنوان مقدمه وجودیه برای حج است نه چیز دیگر یعنی چیز دیگری در این جا نیست که بخواهد از ناحیه شارع بیان و تکلیف بشود و این استطاعت مانند نفس حج نیست، در نفس حج که خود تکلیف حج است این حکم در اختیار مکلف نیست این اختیار از ناحیه شارع است، یعنی اگر مکلف هزار سال بنشیند فکر کند هیچ فکرش به حج نمی‌رسد، هیچ وقت فکر مکلف به صلاة و به عدد رکعات نمی‌رسد به صوم و شرایط و مُفطرات صوم نمی‌رسد، تمام این ها بر عهده کیست؟ بر عهده شارع است، آنچه که بر عهده مکلف است اتیان به حکم است بعد از تعلق حکم از ناحیه شارع به انجام آن متعلق، پس از این که از ناحیه شارع حکم به اتیان متعلق شد آن موقع مکلف عقلاً موظف به براءت ذمه است، این براءت ذمه، مقدمات وجودی می‌خواهد

که عبارت است از: تخلیه سرب و صحت و عافیتِ وجودی اش و وجود مؤونه و صرف بر عیال تا هنگام مراجعت.

این مقدمات وجودی در اختیار شارع نیست و به شارع ربطی ندارد، تخلیه سرب ربطی به شارع ندارد وجود مؤونه ارتباطی به شارع ندارد شارع می گوید من از تو حج را می خواهم خودت می دانی، برو مؤونه کسب کن، من از تو حج را می خواهم خودت برو و نفقه تحصیل کن.

البته تمام احکام شارع در این جا ارشادی می شود یعنی اوامر شارع و قیود شارع همه می شود قیود ارشادی برای تحصیل، تا یک وقت طرف خیال نکند ولو این که زن و بچه اش در گرسنگی بمانند باید به مکه برود، نه، هرچیزی حساب خودش را دارد ولی همه این ها، مقدمه وجودی است وقتی که مقدمه وجودی شد آن وقت شارع نسبت به تحصیل مقدمه وجودی مسئولیت ندارد بلکه آن مقدمه مسئولیتش بر عهده مکلف است، شارع حکم به صلاة می کند که من از تو در ابتدای زوال، صلاة ظهر را می خواهم، این را شارع می خواهد حالا آب از کجا پیدا کنم می گوید به من چه؟ از توی آب انبار

بردار برو از سر حوض بردار برو از توی بر که بردار  
من از تو صلاة با طهارت می خواهم بدون طهارت  
صلاة باطل است من از تو صلاة مُتَّجِهًا اِلَى الْقِبْلَةِ  
می خواهم خودت برو پیدا کن که قبله به کدام طرف  
است من از تو صلاة می خواهم متَّجِهًا، من از تو  
صلاة با طهارت ثوب می خواهم ثوب باید طاهر  
باشد می گوید من لباس طاهر از کجا بیاورم؟  
می گوید بلند شو برو از همسایهات قرض کن به من  
چه ربطی دارد من موقع نماز بروم برای لباس طاهر  
بیاورم؟ اگر بیاورم نماز واجب نیست من نماز را  
واجب می کنم دیگر به هیچ چیز کار ندارم این نماز  
باید با طهارت ثوب باشد (خیلی دقت کنید این جا  
بزنگاه مساله است من خیلی تکرار می کنم برای این  
است که به آن نقاطی که بعداً می رسیم نسبت به  
مبانی آقایان بدانید که در کجا خلط شده) شارع که  
می گوید من از تو نماز می خواهم این نماز را مطلق  
نمی گوید، می گوید این نماز را می خواهم با طهارت  
ثوب، با طهارت حَدَّثِيَّةً، با طهارت خَبَثِيَّةً، مستقبلاً  
الی الْقِبْلَةِ با طهارت مواضع سجده، در مکان  
غیر غصبی، نماز با این شرایط را می خواهم حالا من  
در غصبی قرار می گیرم به شارع می گویم من در

مکان غصبی هستم می گوید خُب برو بیرون! من که دیگر نباید به تو بگویم برو بیرون من که دیگر نباید ملائکه و جبرئیل را بیاورم حالا که تو در دار غصبی نباید نماز بخوانی بگو خدایا مرا دریاور بلند کن مثل کبوتر بگذار یک جایی که آنجا دار غصبی نیست! خودت پا داری برو بیرون شارع می گوید من از تو صلاة با ثوب طاهر می خواهم می گوید من این جا ثوب طاهر ندارم ثوب طاهر من توی بغچه است! خب بلند شو دو قدم راه برو بغچه را باز کن و لباس طاهر بپوش آن را هم بنده باید بپوشانم!؟

خدا پیامرزد آقاسید علی لواسانی را یک وقتی در خدمتشان بودیم می گفت طرف یک زنی داشت سفره که می گذاشتند می گفت: غذا بیاور لقمه درست کن بگذار دهن من، آب را بگذار دهن من، اصلاً هیچ کاری نمی کرد یک بار مریض شده بود و ذکام گرفته بود و می گفت: این جا دستمال نیست. گفت: چشم، دستمال را می آورم بلند شد رفت یک دستمال آورد و گفت: فین کن، گفت: فینم نمی آید، گفت: آخر فینت را هم من باید بکنم!؟ همه چی برایت آوردم، دستمال آوردم، بغچه را باز کردم، اقلأ این فین را خودت بکن!

حالا شارع بیاید بگوید که این صلاة با طهارت و ثوب طاهر باشد، بگوید من ثوب طاهر ندارم خب بلند شو برو بغچه را باز کن و بپوش دیگر! به من ربطی ندارد این می شود مقدمات وجودیه ، گرچه اصل و مبدأ آن از شارع است ولی تحصیلش با مکلف است. شارع که نباید در این جا بگوید بنده برایت ثوب طاهر بیاورم در اختیارت بگذارم، وقتی این مساله روشن شد ما به این جا می رسیم .

حالا در مساله استطاعت نسبت به حج مساله مؤونه، تحصیل راحله و تخلیه سرب، شخص می خواهد فرض کنید برود مکه و دو راه برای رفتن او وجود دارد. یک راه نزدیک است ولی نا امن و راه دیگر دورتر است ولی امن است، آیا می تواند عذر بیاورد که راه من در این جا امن نیست؟ از راهی که بخواهم از ایران بروم این راه امن نیست؟ از راهی که بخواهم دور کنم مسیر را و به کشور دیگری بروم و از آن طریق بروم مسیر دور می شود ولی آن راه امان است می تواند شخص عذر بیاورد که مسیر امان نیست؟ نمی تواند، چرا؟ چون طی مسافت بر عهده

شارع نیست بر عهده خود شخص است این گفته من از تو حج می خواهم، بله اگر همه راه ها نا امن بود آن موقع خود مقدمه وجودی تحقق ندارد و اصلاً کاری به شارع هم ندارد، اصلاً مقدمه وجودی نیست، بله شارع در این جا منه علی العباد می گوید در صورت عدم تخلیه سرب من حج را امسال برداشتم این را شارع می گوید ولی اگر راه بود باید آن راه دیگر را طی بکند.

بناءً علی هذا استطاعت از شرط وجوب متبدل می شود به شرط وجود، وقتی که به شرط وجود محقق شد، مکلف برای تحصیل استطاعت واجب است قیام کند این ما حاصل مطالب، البته نسبت به بقیه مطالب در کلام مرحوم شیخ، ما نظر داریم که این را خواهیم رسید این که گفتم، فعلاً بحث اصولی ماست، یعنی چون مساله استطاعت، در این بحث واجب مطلق و مشروط مطرح شده از این نقطه نظر ما این مساله را مطرح می کنیم.

مرحوم نائینی در این جا آمده اند و بطور کلی واجب مطلق و مشروط را توضیح داده اند که از امروز بحث ما می رود روی کلام مرحوم نائینی، اگر

رفقا می‌خواهند نسبت به این قضیه نگاه کنند  
فوائد الاصول و همین طور مبانی و تقریرات مرحوم  
آقای خوئی را می‌توانند در این قضیه در مطالعات  
شان مراجعه داشته باشند البته مسائل مرحوم آقا ضیاء  
و مرحوم کمپانی هم همراه با این انجام می‌شود که  
دیگر خیلی وقت ما طول نکشد و تا قبل از تعطیلات  
از بحث اصولی فارغ بشویم.

ایشان بطور کلی قضایا را به چهار دسته تقسیم  
می‌کنند:

یکی قضیه عقلیه که ظرف تحقق و وعائش فقط  
عقل است بنا به منطقیین گرچه ایشان در این جا  
اشتباهاتی کردند که حالا ما کاری به آن مسائل  
نداریم مساله دوم قضایای طبیعیه و سوم قضیه  
خارجیه و چهارم قضیه حقیقیه.

عمده کلام ایشان در قضایای حقیقیه و قضایای  
خارجیه است، حالا تعریفی که از این دو قضیه  
می‌کنند قابل تأمل و دقت است ایشان می‌فرمایند:

بطور کلی قضایای خارجیه قضایای است که  
حکم اختصاص به فرد خارج دارد و قابل تسری به

فرد دیگر نیست، تا این جا مطلب درست است. البته باز اشکالی در این جا هست که قبلاً گفتیم و فعلاً به او کاری نداریم تا این که این مبحث تمام بشود و بگوییم ایشان بین قضیه شخصی و خارجی اشتباه گرفته اند، قضیه خارجی را ایشان این طور ترسیم می کنند که به قضایایی گفته می شود که آن حکم رفته روی فرد خاص با ملاک و وجود شرایط خاص و آن حکم به فرد دیگری قابل سرایت نیست گرچه آن ملاک هم در آن فرد دیگر باشد البته ممکن است بر حسب اتفاق این مساله وجود داشته که حالا این ملاک در دیگری است ولیکن حکم رفته روی این.

مثلاً می گوییم: اکرم زیداً العالم این که می گوییم اکرم زیداً العالم الان در این جا قضیه شخصی است اما این را ما نمی توانیم تسری بدهیم چون عمر و هم عالم است پس بنابراین، آن هم واجب الاکرام است گرچه شرایط اکرام را عمر و دارد ولیکن قصد مولا نیست مگر باید هرکس شرائط را داشته باشد حکم برود رویش؟ مولا در این جا منظورش زید است و به خاطر علمش هم این کار را انجام می دهد البته در این جا اشکالی که وارد می شود این است اگر همه

شرایط فی حدنفسه بدون ذره مثقالی دخالت در تعلق حکم داشته باشد دیگر چه فرقی است بین این مصداق و بین مصداق دیگر اگر از نظر این که می‌گوییم زید عالم است نه بخاطر خوشگلی است که می‌گوید اکرم زیداً، حالا اگر فرض کنید عمرو عالم است از آن هم بالاتر باشد ولی زشت باشد می‌گوید اصلاً دوست ندارم اصلاً از زشت‌ها بدم می‌آید من اصلاً نمی‌خواهم زشت را در این عالم اکرام کنم من دنبال این شرط می‌روم این یک ملاک دیگر است ولی اگر واقعا هیچ‌گونه تفاوتی بین ملاکاتی که در این متعلق حکم بعنوان فرد مخاطب برای حکم قرار گرفته و بین فرد دیگر ندارد دیگر در این صورت دلیلی ندارد که ما قضیه خارجی را قابل تسری به دیگری ندانیم.

علی کل حال به این مساله توجه نمی‌کنیم قضیه خارجی آن قضیه‌ای است که بر مبنای مرحوم نائینی که البته آقای خوئی هم همین مطلب را می‌گویند و در این قضیه ایرادی ایشان ندارند که آن قضیه‌ای است که اختصاص به یک فرد خارجی دارد و از آن

سرایت به فرد دیگر نمی‌کند حال در این مسأله هم تفاوت نمی‌کند که این حکم واحد باشد یا جمع باشد یک وقتی بگوییم اکرم زیداً یا بگوییم جاء زید که خب این اختصاص به یک فرد دارد چه اخبار باشد چه انشاء یا این که حکم عام باشد.

مثل این که قتل کل من کان فی السوق قتل کل من کان فی البلد، که در این جا حکم رفته روی این افراد خارجی به جای این که بگوییم قتل زید قتل بکر قتل خالد یک مرتبه همه قضایای جزئی را در یک قضیه عام قرار دادیم و حکم را روی همه کردیم و این حکم رفته روی این جا و به جای دیگر هم کار نداریم حالا فرض کنیم افراد دیگر در بلاد دیگر مقتول باشند خب باشند ما به آنها کار نداریم مولا می‌خواهد این بلد، افراد خاصی که در این جا هستند بگوید و حکم را روی این ها ببرد حالا گرچه در بلاد دیگر هم زلزله شده باشد و کشته شده باشند خب باشند منظور ما در این جا این نیست که از این پی به آن سایر جاها ببریم بنابراین در قضایای خارجی قضیه خارجی نه کاسب است و نه مکتسب، یعنی قضیه خارجی نمی‌تواند انسان را به حکمی که متعلق

به مصداق است راهنمایی کند.

زیرا از ابتدا باید در قضایای خارجیّه مولا نسبت به حکمی که در افراد قضایای خارجی می‌کند عالم باشد یعنی بداند که زید در این بلد وجود دارد و چون در این بلد وجود دارد بواسطه زلزال از بین رفته است اگر نداند نمی‌تواند بگوید کل من کان فی البلد قتل اول باید این را بداند و وقتی که این را دانست ما چه نیازی داریم بر این قیاس و سرایت حکم که بگویید زید فی البلد و کل من کان فی البلد قتل مقتول، دیگر نیاز نداریم چون از اول مولا نسبت به وجود زید در این بلد آگاهی و اطلاع دارد وقتی که اطلاع داشت دیگر در این صورت حکم از این قضیه کلیه به قضیه جزئیّه نمی‌تواند سرایت پیدا بکند این ملاک برای قضیه خارجیّه است در قضیه حقیقه این نیست که حکم اختصاص به این داشته باشد در قضیه خارجیّه حکم روی موضوع رفته است سواء کان الموضوع موجودا بالفعل او غیر موجود بالفعل حکم رفته روی یک عنوانی که متعلق و موضوع برای حکم خواهد بود.

کل عاقل بالغ مستطیع یجب علیہ الحج سواء کان  
العاقل البالغ المستطیع موجوداً بالفعل او یوجد فی  
المستقبل، تفاوتی در این مساله نیست حکم نرفته  
است روی فرد خارجی به نحوی که قابل سرایت بر  
کس دیگر نباشد روی فرد خارجی بعنوان واقع سواء  
کان موجوداً او یوجد، بواقع مساله کار دارد نه به آن  
موجود و واقع هم اعم است از حال و مستقبل هر  
دوی این ها واقع هستند منتهی این واقع فعلی است  
آن واقع استقبالی است شارع گفته هرکسی را که این  
شرایط را دارد: بالغ است و عاقل و یکی هم  
استطاعت، حج بر او واجب است.

پس بنابراین این اختصاص به افراد فعلی ندارد  
بلکه شامل افراد استقبالی نیز می شود.

البته این یک نمودی بود از مساله قضیه حقیقه .

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ